

جایگاه عقل در مناسک دینی از دیدگاه کانت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۷

طیبه جورابچی^۱

حسین هوشنگی^۲

چکیده

مسئله جایگاه عقل در دین‌شناسی و نحوه و میزان معقولیت هر یک از ابعاد دین یکی از مباحث مهم در فلسفه دین است. از این رو صاحب‌نظران و متفکران زیادی از جمله کانت به بحث در این زمینه پرداخته‌اند. اما از آنجا که غالب دغدغه‌ها در این زمینه حول محور اعتقادات و سپس اخلاق قرار گرفته، کمتر به جایگاه عقلانی مناسک دینی توجه شده است. کانت، بر مبنای عقلانی-اخلاقی دانستن دین، مناسک دینی را عقلاً نقد و بررسی می‌کند و چون گوهر دین را اخلاق می‌داند، مناسک دینی را تا آنجا که مقدمه وصول به غایت دین عقلانی-اخلاقی است می‌پذیرد. همچنین در باب مناسک دینی وی معتقد است در یک دین عقلانی هیچ تکلیف خاصی نسبت به خداوند وجود ندارد و این تلقی را که با به جا آوردن اعمال و مناسکی بتوان رحمت و عنایت الهی را جلب کرد، خرافه و تعصب می‌خواند. البته اگر انسان بخواهد خضوع و خشوع خود را در برابر خداوند اظهار کند نباید اعمال و تکالیف خاصی انجام دهد، بلکه باید خلوص اخلاقی به عنوان زمینه عالی تمام اصول رفتار او مورد توجه قرار گیرد. با این همه، اعمال عبادی و نیایش و مناسک اگر بستری برای پرورش روح اخلاق و انجام وظایف به صرافت تکلیف باشد، مورد تایید و تأکید کانت قرار می‌گیرد. بنابراین نمی‌توان کانت را به طور مطلق مخالف جنبه‌های غیراخلاقی و غیرعقلانی (مناسکی و آیینی) دین دانست.

کلیدواژه‌ها

عقل نظری، عقل عملی، دین طبیعی، دین وحیانی، مناسک دینی

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی،

واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. (t.jourabchy@gmail.com)

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

(h.hooshangi@yahoo.com)

The Place of Reason in Kant's View on Religious Rituals

Tayebeh Jourabchy¹

Hosein Hooshangi²

Reception Date: 2020/03/04

Acceptance Date: 2020/07/28

Abstract

The rationality of religion and its different aspects is a significant subject addressed by Kant in his works. Many scholars have paid more attention to the study of Kant's opinion on the rationality of creeds and morality and neglected his opinion on the ritual aspect of religion. Considering morality as the core of religion, Kant admits religious rites as a prelude to reaching a rational–ethical religion. Calling the view that 'one can obtain divine mercy by performing rituals', superstition, he says that there is no duty to God in a rational religion. Performing duties is not the proper way for showing humility and obedience to God, but having purity as the background of all behaviors can serve that. Kant approves religious rituals if they are the bedrock for cultivating the spirit of morality and performing duties by a person. Therefore, Kant is not an absolute opponent and an absolute advocate of religious rituals.

Keywords

Theoretical Reason, Practical Reason, Natural Religion, Revealed Religion, Religious Rituals

1. Ph.D. student of Comparative Philosophy, Faculty of Law, Theology, and Political Sciences, Islamic Azad University, Sciences and Research Branch, Tehran, Iran. (t.jourabchy@gmail.com)

2. Associate professor of Islamic philosophy and theology, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. (h.hooshangi@yahoo.com)

۱. مقدمه

برای فهم بهتر دین‌شناسی کانت به طور عام و درک جایگاه عقل در این شناخت به طور خاص، لازم است که به عنوان مقدمه زمینه فکری-فلسفی کانت را بررسی کنیم. اندیشه دینی-فلسفی کانت در روشنگری آلمانی سده هجدهم ریشه دارد که به پیروی از عقل و استقلال فکری فرد اهمیت می‌دهد. وی از لحاظ دینی یک مسیحی متعارف و معتقد به اصول رسمی دین نبود، اما به خداوند اعتقاد داشت. لذا هرچند رویکرد او به دین عملاً از راه آگاهی به تکلیف عقلی و اخلاقی بود، اما جانب خداوند را نگه می‌داشت؛ زیرا بر این باور بود که اخلاق در نهایت متضمن اعتقاد به خداوند است (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۰).

کانت، بدون این که وحی را نفی کند، از جریان الهیات نقادانه که به دنبال ارائه یک دین عقلانی و بی‌نیاز از وحی و الهام فوق‌طبیعی بود حمایت می‌کرد (کاپلستون ۱۳۸۰، ۶: ۲۳۳). از این رو او در صدد برآمد تا با تعیین قلمرو عقل به مقصود برسد. برای این کار اولاً با مسدود کردن طریق نظری در شناخت مابعدالطبیعی راهی از اخلاق به سوی اذعان به خدا، نفس و اختیار و بقاء آن را هموار و استوار کرد، که می‌توان آن را مابعدالطبیعی‌ای اخلاقی به شمار آورد. ثانیاً، از طریق یادشده، دین و اخلاق را، که هم‌زمان از طرف تجربه‌گرایی و گونه‌ای عقل‌گرایی مورد تهدید قرار گرفته بودند، از خطر انهدام و نسبیت نجات داد (Walsh 1997, 3).

بدین ترتیب دین‌شناسی کانت با اخلاق ارتباط زیادی دارد. از دیدگاه کانت عقل در حوزه دین‌شناسی منحصر به عقل نظری نیست، بلکه این عقل عملی است که در این حوزه میدان‌دار است. او پای عقل عملی را از طریق اخلاق وارد حوزه دین می‌کند. این گام مهمی بود، چون او، چنان که خواهد آمد، اخلاق را به اصطلاح گوهر دین می‌دانست. از نظر کانت، دین به طور کلی یا عقلانی-اخلاقی است یا غیرعقلانی، که مراد از آن دین تاریخی و بنا بر ادعا صرفاً مبتنی بر وحی است. از طرف دیگر، برای دین‌ساحتی را برشمرده‌اند: ساحت اعتقادی،^۱ اخلاقی،^۲ شعائری،^۳ و تجربی-عرفانی؛ (Smart 1969, 12). در مورد بُعد مناسکی و عبادی دین، که نوعاً هم فراعقلی و عقل‌گریز محسوب می‌شود، فیلسوفان دین کمتر بحثی کرده‌اند، حال آن که تبیین وجه عقلی شعائر و جایگاه آنها در دین و دین‌شناسی از اهمیت بسیاری برخوردار است، به خصوص در ادیانی مانند اسلام، که بُعد فقهی و مناسکی آن شاخص است. بررسی این موضوع در آرای

اندیشمندان و فلاسفه می‌تواند راهگشای بحث عقلی از غرض و غایت تکالیف دینی و تبیین معقولیت آنها باشد. کانت اگرچه اصالت و محوریت را در دین به اخلاق می‌دهد و رویکردی نقادانه به موضوعیت یافتن مناسک دارد، اما در همین جهت کارکرد معقولی هم برای شعائر در نظر می‌گیرد که این تحقیق در پی واری و تحلیل نگاه نقدی و البته از جهتی ایجابی کانت به جایگاه مناسک در دین است. این رویکرد به وضوح در تقابل با موضع اکثر کانت‌شناسان و اصحاب الهیات لیبرال و پروتستان قرار می‌گیرد که دین را از نظر کانت به اخلاق فرومی‌کاهند و تمام شئون تاریخی و ابعاد فرااخلاقی دین از جمله آیین‌ها و شعائر را نفی می‌کنند (Cassirer 1981, 381).

به منظور بررسی دقیق‌تر این موضوع، ناگزیر باید ابتدا عقل و اقسام آن، و نیز دین و اقسام آن، بررسی شود، و سپس به بررسی جایگاه عقلی مناسک دینی از دیدگاه کانت پرداخته شود. زیرا تبیین مناسک دینی در دیدگاه کانت بدون توجه به تحلیل او از عقل و اخلاق (به عنوان گوهر دین) امکان‌پذیر نیست؛ کانت در واقع دین را تلاش اخلاقی برای انسان عاقل می‌داند (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۰۵).

۲. عقل و کاربردهای آن از دیدگاه کانت

عقل در فلسفه کانت به طور کلی به دو معنا به کار رفته است:

الف. عقل به معنای عام: عقل بدین معنا شامل عقل به معنای خاص، فاهمه و عناصر پیشینی حواس می‌شود، و کانت در نقد عقل محض آن را این گونه تعریف می‌کند: «قوه‌ای که اصول شناخت را به نحوی پیشینی به ما می‌دهد» (کانت ۱۳۹۵-ب، ۹۴). بنابراین عقل محض اعم از سه قوه یادشده و عبارت است از آن چیزی که اصولی را در خود دارد که می‌تواند چیزی را به نحو مطلقاً پیشینی بشناسند. ابزار این عقل عبارت است از مجموع تمام آن اصولی که بر اساس آنها همه شناخت‌های پیشینی محض بتوانند کسب و واقعاً ایجاد شوند. کانت معتقد است با کاربرد دقیق این ابزار می‌توان نظامی از عقل محض را ایجاد کرد (کانت ۱۳۹۵-ب، ۹۴).

ب. عقل به معنای خاص: عقل به این معنا به طور مشخص در برابر فاهمه است. در جدل استعلایی، کانت عقل را به این معنا به کار می‌برد که عبارت است از یک قوه مفهومی مستقل که کار اصلی آن دستیابی به ایده‌ها از طریق استنتاج قیاسی است (کانت ۱۳۹۵-ب، ۱۷۷). در اینجا عقل با ایده‌های محضی که خود تولید می‌کند سروکار دارد. لذا صحت و سقم آنها را هرگز با هیچ تجربه‌ای نمی‌توان کشف یا تأیید کرد. کانت این

گونه معانی را، که نه از مدرکات انتزاع شده‌اند و نه بر آنها قابل اطلاق هستند، «صور معقول» یا «صور عقلی» می‌نامد. بدین سان عقل به معنای خاص قوه‌ای است که صور عقلی را به کار می‌برد (Kemp Smith 1962, lii). کانت معتقد است اگرچه این صور دورترین فاصله را با مدرکات حسی دارد، اما اگر عمل این صور و جایگاه آنها را در تفکراتمان فهم نکنیم، مابعدالطبیعه را محکوم به این کرده‌ایم که تا ابد از غموض و تناقض رهایی نیابد (کورنر ۱۳۶۷، ۱۵۶).

کانت برای عقل به معنای خاص دو کاربرد در نظر می‌گیرد: کاربرد نظری عقل و کاربرد عملی عقل. عقل عملی و نظری انسان به موازات یکدیگر فعالیت می‌کنند، به گونه‌ای که هیچ کدام در دیگری تأثیر و دخالتی ندارد. اما در عین حال میانشان تعارضی هم نیست، بلکه این دو عقل در حقیقت دو ساحت عقل واحدند، و چنان که هر یک از آنها در مسیر صحیح خود به کار گرفته شود، مکمل یکدیگرند. در حقیقت کانت نمی‌خواهد چیزی مستقل به نام عقل عملی را در کنار عقل نظری قرار دهد، بلکه اساساً هدفش اثبات این است که قوه‌ای واحد به نام «عقل محض» در نهاد بشر موجود است (کانت ۱۳۹۵-ب، ۷؛ کورنر ۱۳۶۷، ۱۵۶).

هرچند عقل بالمآل یکی است، ولی به دو طریق می‌تواند با متعلقات و ادراکات خود سروکار داشته باشد: یکی این که متعلق خود را تعیین ببخشد، البته متعلق مزبور در اصل از غیر از خود عقل نشئت گرفته است که همان تجربه حسی است؛ دیگر این که متعلق را که خود وضع کرده است واقعیت ببخشد. اولی معرفت نظری و دومی معرفت عملی را تحقق می‌بخشد. لذا عقل در نقش نظری خود عینی را که در شهود حسی عرضه شده تعیین یا تقووم می‌دهد؛ ولی در نقش عملی، عقل خود منشأ متعلقات خویش (اراده و عمل) است و با اختیار و ترجیحات اخلاقی بر حسب قوانین خود عمل می‌کند (کانت ۱۳۹۵-ج، ۴۴).

اما کارکرد ایجابی و معرفت‌بخش عقل معطوف به امور حسی و تجربی و نوعی دخالت در شکل‌گیری حکم تجربی (کانت، ۱۳۹۵-ب، ۶۷۹؛ Paton 1947, 79) و زمینه‌سازی برای وصول به دیدگاه جامع‌تر و کامل‌تر در قلمرو تجربه است (کانت ۱۳۹۵-ب، ۸۶۲). علاوه بر اینها، عقل در یک فرآیند خودشناختی حدود و مرزهای مجاز معرفتی خود را نیز معین می‌کند و در این جهت به قصور خود در شناخت امور مطلق و نامشروط (خدا، جهان، نفس و اختیار) اذعان می‌کند. اما کانت با نفی دانش و معرفت در صدد جا باز کردن برای ایمان است (کانت ۱۳۹۵-ب، xxx). به نظر کانت، متافیزیک ناخواسته

با بوالفضولی‌های خود عملاً راه را به سوی منازعات بی‌پایان و شکاکیت گشوده است. راهگشایی به سوی ایمان در حوزه عملی و با عقل عملی رخ می‌دهد، یعنی آنجا که از پرسش «چه می‌توانم بدانم؟» به پرسش از «چه کاری باید انجام دهم؟» و «چه امیدی می‌توانم داشته باشم»، رسیده باشیم. این پرسش‌ها، بر خلاف پرسش نخست، در عقل عملی پاسخ خود را می‌یابند. در عقل عملی است که ذهن اموری را می‌پذیرد که متعالی از احساس هستند و در عین حال شرایط تحقق یک اراده موجب به ایجاب اخلاقی‌اند. در نتیجه در منظر عملی عقل می‌توان و می‌باید امکان ایده‌های خدا و اختیار و بقای نفس را مسلم فرض کرد (کانت ۱۳۹۵-ب، ۱۱). از این رو عقل عملی، اگرچه هیچ شناختی نسبت به ایده‌ها به ما نمی‌دهد، اذعان به واقعیتی را تمهید می‌کند که به هیچ وجه بر مبنای داده‌های عالم محسوس قابلیت تبیین ندارند، واقعیتی که ما را به شناخت قانون اخلاق توانا می‌سازند (کانت ۱۳۹۵-ب، ۳۹، ۷۳).

۳. دین از نگاه کانت

در نقد عقل عملی، کانت دین را این گونه تعریف می‌کند: «دین عبارت است از تصدیق همه تکالیف به عنوان فرامین الهی؛ اما نه فرامین الهی به عنوان اوامر خودسرانه یک اراده بیگانه، بلکه به عنوان قوانین ذاتی هر اراده مختار به معنای دقیق کلمه» (کانت ۱۳۹۵-ج، ۲۱۲). همچنین در دین در محدوده عقل تنها، دین حقیقی از نظر کانت (به لحاظ درونی و سوپژکتیو) عبارت است از «شناخت تمام تکالیف ما به عنوان احکام الهی» (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۰۵). در پاورقی همان صفحه در باب این تعریف متناسب با اخلاق نکاتی را بیان می‌کند که به شرح زیر است:

اولاً در دین هیچ گونه معرفت نظری حتی در مورد وجود خدا لازم نیست. زیرا با توجه به نقص بصیرت ما در مورد امور فوق‌حسی، چنین ادعایی می‌تواند اعترافی ریاکارانه باشد، و لذا در ساحت نظر خدا را فقط می‌توان یک فرض احتمالی لحاظ کرد، که از طریق نوعی شناخت تمثیلی حاصل می‌شود (کانت ۱۳۸۳، ۴۵۸). البته در حیطه نظری هم به کمک این ایده نظم حاکم بر عالم پدیدار و صورت معقولی که در همه ابعاد و جوانب آن مشاهده می‌شود وجه معقولی می‌یابد، موجودی برین که این نظم و معقولیت در عالم پدیدارها ناشی از رابطه او با عالم است.

اما در بُعد عملی از این بابت به مفهوم خدا نیاز است که تمام افعال اخلاقی ما به این مفهوم منتهی می‌شود. لذا کانت تکالیف عقلی و اخلاقی را همچون اوامر الهی می‌داند

و این یک ایمان آزاد بر پایه غایت عملی است، تا آنجا که عقل حاکم بر اخلاق برای اقدام عملی نیاز به آن ایمان را تشخیص می‌دهد. بنابراین اثبات نظری مفهوم خدا ضرورتی ندارد و این ایمان فقط مستلزم اذعان به خدا از لحاظ درون‌ذهنی است، معنایی که هم از لحاظ درونی ما را ایجاب می‌کند که وجود خدا را در حد عقیده و باور بپذیریم، هم هادی هر نوع فعالیت اخلاقی در جهت خیر است (Kant 2001, 406-407)، بدون ادعای بر این که واقعیت عینی او را بتوان از طریق شناخت نظری تضمین کرد. بنابراین از نظر کانت در مورد آنچه هر انسانی به مثابه تکلیف می‌تواند انجام دهد، به لحاظ درون‌ذهنی حداقل باور به این که ممکن است خدایی وجود داشته باشد کافی و در عین حال لازم است (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۰۵).

ثانیاً، اگرچه کانت وظایف و تکالیف عقلی را اوامر یک موجود الهی هم می‌داند، زیرا معتقد است تنها در این صورت می‌توانیم از طریق یک اراده و مثال‌اعلای کمال اخلاقی نسبت به خیر اعلا امیدوار باشیم (Kant 1996, 5:129)، اما به واسطه این تعریف از دین، تمام تصورات غلط مربوط به دین را به عنوان مجموع تکالیف خاص انسان نسبت به خداوند دفع می‌کند. این تعریف در تکلیف انسان در امور اخلاقی-اجتماعی مانع از اقدامات تشریفاتی در برابر خدا می‌گردد. بدین ترتیب نواقص دین تشریفاتی و مناسکی به واسطه این تعریف اصلاح می‌شود. از این رو در دینی که مد نظر کانت است (دینی که گوهر آن اخلاق است و توضیح آن خواهد آمد) هیچ تکلیف خاصی از جانب انسان نسبت به خداوند وجود ندارد؛ زیرا خداوند نمی‌تواند چیزی از ما دریافت کند و به عبادت‌های ما هم نیازی ندارد. از این رو اگر انسان بخواهد دین‌داری خویش را در قبال خداوند ابراز کند، لازم نیست عمل دینی خاصی انجام دهد، بلکه کافی است خصلت خالص دینی او (اخلاقی بودن) معیار تمام تکالیفش باشد (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۰۵)، نوعی خصلت درونی که در نهاد همه انسان‌ها از طریق عقل عملی یافت می‌شود و از درون انسان را ترغیب به انجام تکالیف و وظایف اخلاقی خود می‌کند.

۴. اقسام دین از منظر کانت

از نظر کانت، دین واحد کلی و عام است، چون عقل و اخلاق واحد است. البته در کنار این دین واحد ایمان‌های گوناگونی هم تکوّن یافته است: «فقط یک دین حقیقی وجود دارد، اما انواع متعدد اعتقاد می‌تواند وجود داشته باشد» (کانت ۱۳۹۵-الف، ۱۵۵). این کثرت ایمان و اعتقاد با وحدت دین منافاتی ندارد. دین به معنای عرفی هم بر دین واحد و

هم بر ایمان‌های متکثر اطلاق می‌شود. دین به معنای عام را از دو جهت می‌توان تقسیم کرد: (۱) بر اساس اصول بنیادی و امکان ذاتی آن که به طبیعی و الهی (تاریخی) تقسیم می‌شود؛ (۲) بر اساس صفاتی که امکان مشارکت عمومی را در آن فراهم می‌سازد که به دین طبیعی و تعلیمی تقسیم می‌گردد. اینک هر یک را به تفصیل بیان می‌کنیم.

۱-۴. دین طبیعی و دین وحیانی

کانت در مرحله اول دین را به دو قسم الهی و طبیعی تقسیم می‌کند و در توضیح آن می‌گوید دینی که من باید پیشاپیش بدانم در آن چیزی به عنوان احکام الهی وجود دارد که به عنوان تکلیف شناخته می‌شود «دین وحیانی» است، که کانت از آن به دین الهی، تاریخی، شرعی و وضعی هم تعبیر می‌کند. در مقابل، «دین طبیعی» آن است که در آن قبل از این که محتوای آن را به عنوان احکام الهی شناخته باشم، بدانم که محتوای آن تکلیف من است. در واقع دین طبیعی، از آن حیث که بر عقل عملی استوار است، دین عقلانی است، و محتوای آن یک ضرورت اخلاقی به شمار می‌آید (کانت ۱۳۹۵-الف، ۳۶). کانت از آن جهت که این دین خصلتی در سرشت آدمی است آن را «دین طبیعی» می‌نامد، همچنین به جهت عدم اختلاط با مواد و موارد تاریخی آن را ایمان دینی محض می‌نامد.

حال همین دین طبیعی می‌تواند در عین حال دین وحیانی باشد. طبیعی است اگر چنان باشد که انسان‌ها فقط از طریق به‌کارگیری عقل خود، بدون ملاحظه هر امر تجربی و بیرونی، بتوانند واجد آن گردند، و وحیانی است به این صورت که دین الهی اگر یک بار معرفی شد و مورد شناخت عموم واقع گردید، پس از آن هر فردی می‌تواند به واسطه عقل فردی خود حقیقت آن را دریابد. در این دیدگاه، دین به لحاظ برون‌ذهنی^۵ «طبیعی» و به لحاظ درون‌ذهنی^۶، و از آن روی که فرد آن را حکم الهی هم می‌یابد، «وحیانی» است (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۰۷).

از طرف دیگر دین طبیعی با اخلاق نیز در ارتباط است. به این شکل که دین طبیعی حاصل شناخت خداوند است تا آنجا که عقل عملی قادر به چنین شناختی باشد. زیرا در عقل عملی اعتقاد و باور ما به خداوند تنها در راستای هدف اخلاقی، که رسیدن به برترین خیر است، شکل می‌گیرد. پس اعتقاد به خدا یک ایمان و باور آزاد است که دارای غایت عملی مفروض است. در واقع دین طبیعی دین اخلاقی است که از جانب خدا الهام شده است (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۱). بر این اساس، انسان خود را در برابر موجود متعالی مکلف می‌بیند و دستورات اخلاقی خود را در حقیقت اوامر او به حساب می‌آورد.

در درس‌های فلسفه اخلاق، کانت از طرفی دین را به طبیعی و وحیانی و از طرف دیگر الهیات را به دو قسم «طبیعی و فوق‌طبیعی» تقسیم می‌کند. وی قائل است دین طبیعی همان الهیات طبیعی است که بر عقل عملی استوار شده است، در مقابل الهیات فوق‌طبیعی و وحیانی (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۳). به عبارتی دیگر، الهیات طبیعی آن مباحث خداشناختی است که از راه عقل عملی به دست می‌آید. الهیاتی که می‌خواهد اساس دین طبیعی قرار گیرد باید متضمن خصلت ناب و نیز کمال اخلاقی باشد. بر این اساس، ما باید در آن یک موجود متعالی را تصور کنیم که از لحاظ قوانین خود مقدس و متعالی باشد، که همان خداست. از آنجا که این تصور برخاسته از عقل عملی محض است، این الهیات می‌تواند یک الهیات اخلاقی نیز باشد (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۷).

حال با توجه به مطالب مذکور، ممکن است این سؤال مطرح شود که دین طبیعی مقدم بر دین وحیانی است یا دین وحیانی بر دین طبیعی تقدم دارد؟ به عبارت دیگر، چه نسبتی بین این دو دین وجود دارد؟

۲-۴. نسبت دین طبیعی و دین وحیانی

کانت بر این باور است که دین طبیعی بر دین فوق‌طبیعی تقدم دارد. این تقدم به این معناست که اگر کسی به حجت باطنی و عقل محض عملی که از درون او را دعوت می‌کند گوش فراندهد، دین فراطبیعی نمی‌تواند دردی از او دوا کند. اما اگر کسی به دستور عقل محض در درون خود توجه کند و به قانون اخلاق عملاً ملتزم شود، آنگاه دین فوق‌طبیعی می‌تواند کاستی‌های او را جبران کند. لذا کانت می‌گوید:

کسی که فطرتاً و طبیعتاً آنچه را باید انجام دهد، انجام ندهد، نمی‌تواند نسبت به تأییدات فوق‌طبیعی امید داشته باشد. کسی که به دین طبیعی ملتزم نباشد، چگونه می‌توان از او انتظار داشت به دین فوق‌طبیعی التزام داشته باشد. در این صورت چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند که انجام دهد. (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۸)

از این سخن می‌توان نتیجه گرفت که کانت دین فوق‌طبیعی را بر مبنای دین طبیعی تفسیر می‌کند. لذا دین طبیعی را در ابتدای کار، هم از جهت فهم و هم از جهت عمل، مقدم بر دین فوق‌طبیعی می‌داند. اگر انسان بخواهد به مرتبه دین فوق‌طبیعی برسد، اولاً باید بر اساس عقل عملی به فهم و تفسیر بپردازد، ثانیاً باید به دستورات دین طبیعی التزام عملی داشته باشد تا بتواند به دین الهی نائل شود.

اما دین فوق طبیعی نیز از طریق تأیید الهی می‌تواند دین طبیعی را تکمیل و نیز بسیاری از کاستی‌های انسان را مرمت کند و به نحو شایسته‌ای به کمال برساند. لذا این دو دین در مقابل یکدیگر نیستند، بلکه مکمل هم هستند. زیرا اگرچه دین طبیعی دین واقعی است، اما ناقص است. ما می‌توانیم از طریق آن بفهمیم که چقدر از قوای خود را می‌توانیم به کار ببریم و تا کجا می‌توانیم مسئول اعمال خود باشیم. اما از طریق دین فوق طبیعی می‌توانیم شایسته عنایت خداوند قرار گیریم. البته باید توجه داشت که از نظر کانت دین طبیعی شرط ضروری است. زیرا اولاً مبنای تمام رفتارهای اخلاقی را تشکیل می‌دهد، لذا بدون آن دین الهی از دست خواهد رفت و تمام آنچه را خداوند اراده کرده است انسان رها خواهد کرد. اگر قرار است اخلاق در رفتار انسان مراعات شود، دین طبیعی برای آن ضروری است (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۸). ثانیاً، از آنجا که دین طبیعی بر عقل عملی استوار است، برای همگان قابل فهم است و هر کسی می‌تواند آن را به عقل خود دریابد (وصف کلیت دارد)؛ اما دینی که ذاتاً خاستگاه الهی دارد، چنانچه بر هیچ اصلی از اصول دین طبیعی مشتمل نباشد، به ناچار همیشه متکی بر وحی خواهد بود، و لذا به پیامبری نیاز دارد که آن را با تأییدات آسمانی و در شرایط خاص و با مخاطب خاص (منطقه‌ای و مقید به زمان خاص است) حفظ کند، و در غیر این صورت، یا از بین خواهد رفت و یا در معرض تحریف قرار می‌گیرد. پس برای این که دین آسمانی از مزایای دین طبیعی برخوردار باشد باید حداقل مهم‌ترین اصول دین طبیعی را در بر بگیرد. لذا کانت بر این باور است که اندیشه فقط از راه عقل می‌تواند وحی را به مفهوم دین بیفزاید؛ زیرا اگر جنبه‌های آسمانی از راه عقل به دین افزوده نشود و خدای این دین را از مفاهیم عقل محض ندانیم، راه عقل به این دین بسته می‌شود. در این حالت، چنین دینی برای بشر قابل فهم نخواهد بود و تبلیغ آن ممکن نیست (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۱۷). ثالثاً ایمانی حقیقی که ما را به کل حقیقت هدایت می‌کند و تمام عناصر ایمان و حیانی را تابع انگیزه‌ها و قواعد ایمان اخلاقی ناب قرار می‌دهد تنها در دین طبیعی که همان دین عقلانی است محقق می‌گردد. پس دین عقلانی با رعایت اصول می‌تواند مفسر و نگه‌دارنده دین و حیانی باشد و موجب گسترش و تقویت آن گردد (کانت ۱۳۹۵-الف، ۱۵۹-۱۶۰). از این رو هر چه باورهای دین تاریخی (و مبتنی بر وحی) به دین عقلانی نزدیک شود، تحقق حکومت الهی عقل در جهان نزدیک‌تر می‌شود (کانت ۱۳۹۵-الف، ۳۴).

از این مطالب می‌توان استنباط کرد که هرچند کانت دین طبیعی را ضروری و مقدم بر دین و حیانی می‌داند و حتی دین و حیانی را بر مبنای دین طبیعی تفسیر می‌کند، اما به

دین و حیانی و نیز حضور خداوند به عنوان قانون‌گذار عام اخلاقی و مصلح رفتار انسان، که غایت دین عقلانی است، نیازمند است. پس اگرچه او با پشتوانه عقل عملی جلو می‌رود و عقل را مرجع تعیین ارزش‌ها و باورهای دینی می‌داند، ولی نمی‌تواند دین و حیانی را با ابعاد فرااخلاقی‌اش کاملاً کنار بگذارد. باری «دین (و حیانی) و اخلاق دست در دست هم حرکت می‌کنند. اخلاق ایدئالی است که دین به آن قدرت، زیبایی و واقعیت می‌بخشد (Kant 1979, 81).

۳-۴. تقسیم دین به «طبیعی» و «تعلیمی»

در یک تقسیم‌بندی دیگر، کانت دین را به «دین طبیعی» و «دین تعلیمی» تقسیم می‌کند. «دین تعلیمی» دینی است که می‌توان مردم را از طریق تعلیم آن اقناع و هدایت کرد. به عبارت دیگر، دینی است که در آن به امور ایمانی نمی‌توان از طریق عقل عملی محض دست یافت. آنگاه کانت دین مسیح را به عنوان یک مصداق عینی برمی‌گزیند و دیدگاه خود را به طور عینی تحت عنوان دین مسیح به عنوان دین تعلیمی و دین مسیح به عنوان دین طبیعی مطرح می‌کند (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۱۶). زیرا مسیحیت یک دین تعلیمی است که هم می‌تواند به عنوان یک ایمان عقلانی لحاظ شود و هم به عنوان ایمان و حیانی. مرحله اول به عنوان ایمانی که از درون آزادانه پذیرفته شده است و مرحله دوم به عنوان ایمانی که از بیرون به آن حکم شده است تلقی می‌گردد. از حیث اخیر، تعالیم مسیحی بر واقعیت‌هایی بنا شده که حاکی از ایمان مسیحی و پایه و اساس کلیسا است، و از همین حیث ایمان مسیحی به عنوان ایمان تعلیم داده شده متکی بر تاریخ است، نه عقل، و تا آنجا که تعلیمی بودن پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان آن را یک اعتقاد آزاد و استنتاج‌شده از دلایل دانست. حال آن که همین دین می‌تواند همراه با ایمان عقلانی و آزادانه باشد، و آن زمانی است که عقل متعارف انسان در یک دین طبیعی به عنوان غایت لافسه، و تعالیم و حیانی به عنوان وسیله‌ای نفیس و گران‌بها برای قابل درک کردن قوانین عقل متعارف و گسترش آن مورد توجه قرار گیرد. در این صورت است که مسیحیت (به عنوان ایمان تاریخی) به دین جهان‌شمول و عقلانی تبدیل می‌شود (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۱۷، ۲۱۸). اساساً از نظر کانت عقل و دین طبیعی و نیکوسیرتی در جهت وصول به هدف کمال اخلاقی کافی نیست. در جهت غلبه اصل خیر بر شر به تشکیل اجتماعی بر اساس قوانین فضیلت (جامعه اخلاقی) نیازمندیم و این مهم نیازمند نهاد و سازمانی اجتماعی است که دین تعلیمی پایه‌گذار آن است (کانت ۱۳۹۵-الف، ۱۴۹-۱۵۰). اما

این که نیاز به دین تعلیمی و تاریخی همیشگی است یا تا تحقق مملکت غایات و جامعه کامل و مشترک‌المنافع و ملکوت الهی روی زمین بدان نیاز است، محل اختلاف است (Wood 1991, 3). حال پس از این تقسیم‌بندی‌های گوناگون در باب دین، باید دید از نظر کانت گوهر دین چه چیزی می‌تواند باشد؟

۵. گوهر دین از دیدگاه کانت

یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه دین بحث صدف و گوهر دین است. تعبیر مختلفی از این بحث شده است. تعبیری همچون قشر و لب، پوسته و هسته و لباب از سایر موارد مشهورترند. برخی بر این باورند که این مسئله به طور صریح از زمان هگل مطرح شده است. اما محتوای این دوگانه را در آموزه‌های کانت می‌بینیم. همان طور که ذکر شد کانت، بر اساس اصول بنیادی و امکان ذاتی، دین را دو قسم می‌داند: دین وحیانی، که شامل تشریفات همچون عبادات و مراسم دینی و کلیسایی و ادای تکلیف در جهت اطاعت از فرمان‌های الهی است، و دین عقلانی، که اصلاح‌کننده اخلاق و خصلت قلبی و درونی برای پذیرش تکالیف عقلی است. اما چون در فلسفه کانت دین عقلانی اهمیت دارد، او بر این باور است که در تکامل تاریخی انسان تبدیل دین وحیانی به دین عقلانی لازم و ضروری است. لذا آنچه در نهایت باقی می‌ماند دین اخلاقی برخاسته از عقل است که در مقام دین حقیقی یکی بیش نیست (کانت، ۱۳۹۵-الف، ۳۴؛ کانت ۱۳۹۵-ج، ۱۲۹). دین حقیقی قدرت تعمیم و گسترش بر همه اقوام و نژادهای انسانی را دارد و آن چیزی نیست مگر قوانین اخلاقی برخاسته از عقل محض و همین حقیقت، گوهر دین تاریخی، وحیانی، سازمان‌یافته و تعلیمی است. این گوهر و هسته واحد در ایمان‌ها و ادیان تاریخی مشترک است، و هر چه آن ایمان و دین تاریخی به آن هسته نزدیک‌تر باشد، واجد عمومیت (کلیت)، قداست (خلوص)، آزادی و ثبات (تغییرناپذیری) بیشتر خواهد بود (کانت ۱۳۹۵-الف، ۱۴۸).

کانت معتقد است اگر به حقیقت دین و دین حقیقی (گوهر دین) به نحو درست توجه شود، آنگاه اهمیت مبانی اعتقادی دین به مثابه اصول موضوعه‌ای از قبیل قول به تعالی خداوند و بقای پس از مرگ تنها به جهت ملازم بودن با کمال اخلاقی است. از سوی دیگر، اگر دین بخواهد یک دین اخلاقی باشد، در این صورت گوهر آن را نه تشریفات و مراسم بلکه خصلت قلبی انسان برای مراعات تمام تکالیف به عنوان احکام الهی تشکیل می‌دهد و تا زمانی که انسان به حجیت مکتفی به ذات احکام تکلیف اقرار نکند، که اصولاً

توسط عقل بر صفحه ضمیر انسان نگاشته شده است، دین اخلاقی را نپذیرفته است (کانت ۱۳۹۵-الف، ۱۲۹).

پذیرش این دین مستلزم اصلاح اخلاقی انسان و وقوع یک انقلاب اساسی در شخصیت و نحوه ارزش‌گذاری و تفکر او در امور زندگی است که در روند رشد و تعالی انسان شکل می‌گیرد. این امر ابتدائاً به صورت یک تعارض در اندیشه انسان بروز می‌کند: این که آیا سعادت انسان مشروط به جلب رحمت الهی از طریق توسل به دعا و نیایش است یا مشروط به سعی و کوشش شخصی انسان و اصلاح اخلاقی او؟ (کانت ۱۳۹۵-الف، ۸۵). کانت معتقد است دین حقیقی دینی است که گوهر آن اخلاق و بر پایه عقل استوار است. اولین تجلیات خام چنین دینی شاید به صورت اعمال پرستش خداوند بروز کند، اما چون اصلاح اخلاقی انسان غایت واقعی دین عقلانی است، دین در این مرحله باقی نمی‌ماند و به مرحله کامل‌تری انتقال می‌یابد که همان دین عقلانی است (کانت، ۱۳۹۵-الف، ۱۵۹). به موازات این مدعا، کانت دو نوع ایمان را از هم تمییز می‌دهد: ایمان سعادت‌آفرین که ایمان اخلاقی برآمده از قلب و روح انسانی است، و ایمان معامله و اسارت که متکی بر خرید عنایت و فیض الهی در ازای عمل به تکالیف همراه با مشقت است و حتی فرد شرور نیز از آن ناتوان نیست (کانت، ۱۳۹۵-الف، ۱۶۳-۱۶۴).

از نظر کانت، اصلاح اخلاقی به عنوان گوهر دین مبتنی بر دگرگونی در طرز تفکر انسان است و نهایتاً بسته به اراده اوست، اراده‌ای که برآمده از قانون اخلاق و به تبع آن ناشی از عقل عملی است، و این همان «اراده خیر» است. این اراده عبارت است از «عزم بر انجام تکلیف بماهو تکلیف»، اراده‌ای که هر خیری با انتساب به آن خیر می‌شود، اما خودش خیر بالذات است و به عنوان امری وجدانی در نهاد همگان وجود دارد. لذا علت محرکه رفتار اخلاقی خود کیفیت اخلاقی فعل است که ناشی از اراده است، نه اراده خداوند (Kant 1996, 4:393).

اما از طرفی دیگر، ما بدون اراده الهی نمی‌توانیم به این فضیلت و خیر دست یابیم، زیرا اگرچه اخلاق دال بر یک تعهد طبیعی است (وگرنه الزام‌آور نبود)، این الزام بدون باور به خداوند (به عنوان باور پایه) بدون محرک و انگیزه کافی است. چون طبیعت انسانی به خودی خود ناقص و قاصر است از برانگیختن به انجام فعل صرفاً از آن جهت که تکلیف است (کانت ۱۳۹۵-الف، ۱۴۳). از این رو در فلسفه کانت اعتقاد به خداوند، که برخاسته از خصلت اخلاقی ناب است و به واسطه احترام به قانون اخلاق در دل ما نفوذ می‌کند، ضامن ارتقای فعل، خلوص فعل اخلاقی و رسیدن به کمال اخلاقی یا خیر اعلا

است، که بدون آن زمینه فعل اخلاقی ناب به عنوان غایت عقل عملی از بین می‌رود. این بیانگر مکمل بودن دین و حیانی و عقلانی است، زیرا دین (به واسطه این باور) شرایطی را فراهم می‌کند که اولاً می‌توان به موجب آن به قدرت اجرای قانون اخلاق اندیشید، ثانیاً با تکیه بر آن در پی این بود تا در عقل عملی بقیه قضایای دینی را نیز از باب ایمان به خدای قادر، عالم مطلق و خیرخواه پذیرفت (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۴-۱۲۵)، ثالثاً رابطه عقل و مناسک دینی را در چارچوب اخلاق تبیین و سامانی نو بخشید.

۶. ارزیابی عقلانی-اخلاقی مناسک دینی

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان از منظر کانت دین را به طور کلی به دو قسم دین عقلانی و دین غیرعقلانی تقسیم کرد، و دین حقیقی را همان دین عقلانی و اخلاقی دانست، و آن را در برابر دین غیرعقلانی قرار دارد. هر چه باورهای دینی مبتنی بر وحی به دین عقلانی (گوهر دیانت) نزدیک شود، تحقق حکومت الهی عقل نزدیک‌تر می‌شود و هر چه از آن فاصله بگیرد، امکان خطا و آفت‌های دینی در آن بیشتر می‌شود. به دلیل این که از نظر کانت این خطاها آفت مبتلا به همه ادیان است، باید به آن توجه ویژه‌ای شود. در اینجا به برخی از این خطاها اشاره می‌کنیم و بعد به تبیین مناسک دینی از منظر کانت می‌پردازیم.

نکته‌ای که در ابتدای این بحث باید بدان توجه داشت این است که خطاهای دینی را باید از خطاهای کلامی و اعتقادی متمایز کرد. زیرا خطاهای کلامی مربوط به شناخت خداوند و الهیات است، اما خطاهای دینی مربوط به فساد اخلاق. خطاهایی که موجب فساد اخلاق است «بدعت»^۷ و خطاهای کلامی «انحراف»^۸ نام دارد. پس خطاها دو گروه‌اند: آنهایی که کلام و اعتقادات را فاسد می‌کنند و آنهایی که باعث تباهی اخلاق می‌شوند (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۸).

انسان همیشه در مقام تفکر در معرض خطاهای کلامی است، اما این خطاها تأثیر اندکی در دین دارد، چون حقیقت دین اخلاق است. لذا تنها در مواردی که شناخت خدا در رفتار ما مؤثر است باید مراقب بود که خطاهای آن در دین تأثیر نگذارد. برای اجتناب از خطاهای اعتقادی باید از حکم جازم (جزمیت) در الهیات پرهیز کنیم. در این بیان آشکار است که کانت دینداری حقیقی را عبارت می‌داند از راست عملی نه راست اعتقادی.

در باب آفات دین غیرعقلانی و تاریخی، کانت از میان خطاهای عملی و اخلاقی برآمده از دین غیرعقلانی به خطای «خرافه و تعصب» اشاره می‌کند. «خرافه دینی» عبارت است از این که بخواهیم خود را از طریق اعمال عبادی (همچون مراعات تشریفات و

اجرای مناسک و اصول کلیسا) در پیشگاه خداوند محبوب و موجه سازیم. این اقدامات به این جهت خرافه نامیده می‌شوند که انسان از طریق آنها به وسایل ظاهری و طبیعی (نه اخلاقی) متوسل می‌شود که مطلقاً نمی‌توانند بر امور غیرطبیعی (خدا و اخلاقیات) تأثیر بگذارند (کانت ۱۳۹۳، ۱۲۹-۱۳۱). «تعصب» هنگامی شکل می‌گیرد که انسان از حدود اصول عقلانی فراتر رود و سعی کند از طریق افعال و مناسک خاص و بدون وارستگی اخلاقی محبوب خدا واقع گردد (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۳۰). کانت می‌گوید این اغوایی خرافی است که انسان بدون وارستگی اخلاقی بخواهد از طریق افعالی محبوب خدا واقع گردد. افعالی همچون آیین‌های تشریفاتی یا اجرای مناسک و مقررات کلیسایی تنها از این حیث خرافه نامیده می‌شوند که انسان بپندارد بدون اخلاق از طریق آنها می‌تواند بر امور غیرطبیعی تأثیر بگذارد. تعصب و خرافه نوعی اغوای دینی است که نتیجه آن مرگ اخلاقی عقل است. و چون بدون عقل نمی‌توان به دیانت واقعی دست یافت، کانت معتقد است یا باید هر نوع اغوای دینی اصلاح شود یا باید مانع از آن شد. (کانت ۱۳۹۵-الف، ۲۳۰).

اما کانت «تعبد دینی» را بر خلاف تعصب و خرافه جزء خطاهای دین غیرعقلانی نمی‌داند، چراکه معتقد است تعبد و تسلیم اولاً همراه با چاپلوسی نیست، ثانیاً رفتار و عملکرد دینی به شمار نمی‌آید. «تعبد» عبارت است از این که قلب به طور غیرمستقیم با خدا ارتباط داشته باشد و از طریق این ارتباط عمل کند. به عبارت دیگر، ما از طریق تعبد می‌خواهیم به چنان شناختی از خدا دست یابیم که ما را تحریک کند تا اهل عمل باشیم. در این صورت، اگرچه خداشناسی به اراده ما تحمیل می‌شود و این بر خلاف دین عقلانی است، اما چون تعبد عملکرد نیست بلکه نوعی روش برای مهیا کردن رفتارهاست، کانت آن را جزء اغوای دینی نمی‌داند؛ زیرا خود عبادت وسیله‌ای است برای پرداختن به عمل خیر. پس هر گاه کسی تسلیم و متعبد باشد تا از این طریق در تدارک انجام عمل خیر برآید، نباید آن را محکوم کرد، چراکه مطابق قوانین اخلاقی است. اما تعصب یک اغوای خرافی است، زیرا انسان متعصب می‌خواهد از طریق افعالی خاص و بدون وارستگی اخلاقی محبوب خدا گردد (کانت ۱۳۹۳، ۱۳۳-۱۳۴).

بر اساس مطالب مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که مناسک دینی در اندیشه کانت دو جنبه دارد: یک جنبه منفی و غیرعقلانی و یک جنبه مثبت و عقلانی. زمانی مناسک جنبه غیرعقلانی پیدا می‌کند که همچون «خرافه و تعصب» صرفاً برای اطاعت از اوامر الهی و جلب رضای او باشد، بدون این که خصلت اخلاقی را در ما تقویت کند. در این صورت، کانت آن را کاری گزاف و بیهوده می‌داند، چراکه فاقد خیر اخلاقی و همراه با

چاپلوسی است. اما همین عبادت و نیایش، در مقام «تعبد»، اگر عامل تقویت خصلت اخلاقی در درون ما و انجام عمل خیر باشد، به گونه‌ای که بتوانیم از این طریق موجبات رضایت الهی و رشد و تعالی انسان را فراهم آوریم، می‌تواند به عنوان عبادت واقعی به طور عقلانی مورد پذیرش واقع شود. این توجه به طریقت (و نه موضوعیت) داشتن مناسک در اندیشه کانت را می‌توان در موارد زیر رصد کرد.

۷. ارزیابی عقلانی برخی مناسک دینی از دیدگاه کانت

۱. عبادت واقعی: کانت در باب «عبادت واقعی» می‌گوید:

عبادت واقعی به مراسم و اعمال ظاهری نیست بلکه عبارت از آن حالت تقدیس نسبت به خدا است که در اعمال و رفتار روزانه ما متجلی است. کسی از خدا می‌ترسد که قوانین مقدس الهی را حرمت نهد و تمام اعمال او ناشی از خشیت باشد و لذا اعمال عبادی اعمال خاصی نیست بلکه تمام اعمال انسان می‌تواند به مثابه خدمت و عبادت باشد. (کانت ۱۳۹۳، ۱۵۴)

بنابراین غایت اعمال عبادی این نیست که خداوند از ما راضی شود و ما خدمتی به او کرده باشیم، بلکه این است که خصلت و اخلاص اخلاقی در ما تقویت شود به گونه‌ای که در اعمال روزمره جاری و ساری گردد تا انسان را به غایت اخلاق برساند که همان رسیدن به خیر اعلا است. به عبارت دیگر، روح عبادت و بندگی باید چنان باشد که انسان در هر نفس و قدم خود کل نیت، اهداف و اعمالش رنگ عبادت داشته باشد، نه این که در لحظاتی خاص به مراسم خاص بپردازد. این حالت فقط هنگامی تحقق می‌یابد که شخصیت اخلاقی انسان رشد یافته باشد. به این ترتیب، کانت حقیقت عبادت را «وصول به اوج انسانیت» می‌داند (کانت ۱۳۹۳، ۲۹۶).

۲. نیایش: کانت بر این باور است که نیایش موجود متعالی ضرورت ندارد، زیرا او نیازهای ما را بهتر از خود ما می‌داند. حتی توضیح در باب سرشت و خصلت ما توسط الفاظ بی‌فایده است، چراکه خدا از درون ما آگاه است، مگر این که مقصود از آن تکمیل نواقص اخلاقی و رشد شخصیت اخلاقی ما باشد. در واقع نیایش‌ها تمرین‌های عبادی‌اند که دارای فایده درون‌ذهنی‌اند و به واسطه آنها روح انسان تقویت می‌گردد، به این شکل که انسان در زمان نیایش در واقع با خود سخن می‌گوید و مراتب سپاس خود را توسط الفاظ بیان می‌کند، تا بدین وسیله شاید مرتکب خطا نشود. این عمل او اگرچه بی‌معناست، به لحاظ درون‌ذهنی وسیله‌ای برای تقویت روح و روان اوست. حال اگر خداوند خصلت

اخلاقی و عبادی را در کسی تقویت کرده باشد، چنین کسی از آن پس نیازی به ادای الفاظ هنگام نیایش ندارد، بلکه به روح نیایش محتاج است و آن خصلت اطاعت از خدا (قاعده دل دادن به خدا) است که به اعمال و رفتار ما شایستگی می‌بخشد. با این حال چنین نیایشی به معنای پرداختن به اعمال عبادی در معابد نیست، بلکه به معنای ممارست در فضایل اخلاقی است. از این رو عقل به ما می‌گوید که نیایش ما همچون عبادات نباید مشخصاً در امور خاصی باشد، بلکه باید به گونه‌ای باشد که در آن فرد نیازمندی خود را به نحو کلی به پیشگاه خداوند عرضه کند تا رحمت او شامل حال فرد شود (کانت ۱۳۹۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹).

۳. مراسم دینی: کانت معتقد است در میان برخی از ادیان مراسم ظاهری از قبیل روزه‌داری، زیارت، توبه و کفاره وجود دارد، تا از طریق این امور انسان را وادار به اطاعت از احکام کنند. در این صورت اینها مراسمی است که فی‌نفسه فاقد هر گونه خیر اخلاقی است و فقط به انسان آمادگی می‌دهد که به احکام توجه کند و از این طریق پیوسته آمادگی خود را برای خدمت به خدا حفظ کند. حال آن که همان طور که ذکر شد عبادت واقعی به مراسم و اعمال ظاهری نیست، بلکه عبارت است از آن حال همیشگی تقدیس و خشیت در برابر خداوند که در تمامی عملکردها و رفتارهای روزانه ما متجلی است. از نظر کانت، در این صورت است که انسان می‌تواند آمادگی خود را در خدمت به خدا همراه با تواضع و انقیاد کامل نشان دهد و آن عبارت است از حالت مستمر عبادی که در تمام ابعاد زندگی انسان گسترده است، نه صرفاً در اعمال خاص. زیرا غایت اعمال و مناسک عبادی این نیست که خدا از ما راضی شود و ما خدمتی به او کرده باشیم، بلکه این است که خصلت اخلاقی در ما و رفتارهایمان تقویت شود و از این طریق بتوانیم در اعمال روزمره زندگی خود اسباب رضایت الهی را فراهم کنیم (کانت ۱۳۹۳، ۱۵۳-۱۵۴). پس چنین نیست که هر گاه انسان به کلیسا رود به خدمت و عبادت خدا رفته باشد، بلکه هر گاه انسان در اعمال زندگی خود متخلق به اخلاق شد، در واقع خدا را خدمت و عبادت کرده است (کانت ۱۳۹۳، ۱۵۵).

از این رو می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر به نیایش، عبادات و مناسک ظاهری دین از بیرون به عنوان اوامر الهی نگاه می‌کردیم، خدا و ابدیت باشکوه پرمهابتش پیوسته در برابر دیدگانمان قرار می‌گرفتند و به تبع آن بی‌تردید در این شرایط از قانون سرپیچی نمی‌کردیم و به فرمان‌های داده‌شده عمل می‌کردیم. در این صورت، اولاً انگیزه عمل به جای درونی بودن از بیرون به طور دگرآیین به ما تحمیل می‌شد؛ ثانیاً لازم نبود عقل ما

خود را به زحمت بیفکند تا برای مقاومت در برابر تمایلات از طریق تصویری روشن درباره منزلت قانون نیروی خود را بسیج کند؛ ثالثاً بیشتر اعمال منطبق با قانون از روی ترس و بیم بود و اصولاً هیچ یک از آنها از روی تکلیف و وظیفه انجام نمی‌گرفت. در نتیجه ارزش اخلاقی اعمال از میان می‌رفت. کانت انسان را در این حالت همچون عروسک خیمه‌شب‌بازی می‌داند که به خوبی حرکاتش را انجام می‌دهد، ولی فاقد حیات و خصلت اخلاقی است (کانت ۱۳۹۵-ج، ۲۴۰).

اما بر عکس، وقتی از یک سو حاکم عالم به ما چنین امکانی می‌دهد که هستی و شکوه او را فقط حدس بزنیم، نه این که آن شکوه را به زعم خود جزماً و قطعاً به نظاره بنشینیم، و از سوی دیگر قانون اخلاق از درون (به صورت خودآیین) ما را به احترام بی‌غرضانه فرامی‌خواند، دیدی ضعیف نسبت به عالم فوق‌محسوس بر ما گشوده می‌شود، به گونه‌ای که از طرفی جایی برای ملکه اخلاقی راستین یافت می‌شود، که بی‌واسطه وقف قانون اخلاق شده است، و از طرف دیگر حس تقدیس نسبت به خدا در اعمال روزمره ما متجلی می‌شود. تو گویی کانت خدا را در زیست اخلاقی قابل یافت و دریافت می‌داند. در این صورت است که یک موجود متعقل می‌تواند شایسته سهم شدن در خیر اعلا شود که هماهنگ با سعادت و شایستگی شخص اوست، نه صرفاً هماهنگ با شایستگی اعمال او (کانت ۱۳۹۵-الف، ۱۵۹). بنابراین غایت اعمال عبادی و مناسک دینی این است که خصلت و اخلاص اخلاقی در ما تقویت شود و نواقص وجودی مان برطرف گردد، تا انسان بتواند به سعادت اخلاقی دست یابد. تنها در این صورت است که کانت مناسک دینی را می‌پذیرد و آنها را وسیله‌ای در جهت تعالی انسان و هماهنگی میان افعال او با اراده الهی می‌داند. لذا وی معتقد است عبادت و خدمت به خدا و عمل خالصانه بسیار دشوار است، چراکه انسان باید از طریق این خصائل تمایلات خود را تحت فشار قرار دهد و دائماً مورد حمایت و تأیید الهی باشد.

۸. نتیجه‌گیری

کانت از میان ابعاد گوناگون دین (اعتقادی، شعایی، نمادین و اخلاقی) بُعد و ساحت اخلاقی آن را اصل و اساس دین تلقی می‌کند. این اخلاق و تکالیف اخلاقی برآمده از عقل عملی است، که اگر به آنها به عنوان احکام الهی ملتزم شویم دین نام می‌گیرند. دین از آنجا که مترتب بر اخلاق است و عقل و اخلاق واحد است، پس دین حقیقی واحد است (دین طبیعی). اما این دین جلوه‌ها و تجسم‌های گوناگونی در تاریخ یافته است (دین وحیانی و

وضع‌ی و الهی). بدین ترتیب با ایمان‌ها یا ادیان تاریخی سازمان‌یافته و متعددی روبه‌رویم که گوهر، روح و حقیقت مشترک آنها اخلاق است. این ایمان به میزانی که موجب تمهید و نضح و اوج گرفتن آن روح و اخلاق بشود از حقانیت برخوردار است. اساساً کانت به جهت نواقص طبیعت انسانی و لزوم خروج از وضعیت طبیعی به وضعیت اخلاقی و اجتماعی و تشکیل اجتماع و امت واحد اخلاقی، خدا و تشریح الهی را لازم می‌شمارد. بدین ترتیب دین الهی، وحیانی و تاریخی محملی می‌شود برای کمال مطلوب اخلاقی. دین وحیانی مقدمه وصول به دین عقلانی است که در نهایت سیر تکاملی-تاریخی انسان بدان مبدل می‌شود و در نهایت دین واحدی بر مبنای عقل محض شکل می‌گیرد. در این سیر اگرچه وی خداوند را به عنوان عنصر متعالی و اصلی می‌داند که پذیرش بقیه اعتقادات دینی و نیز تحقق خیر اعلای اخلاقی منوط به پذیرش اوست، اما این امر نیز به خاطر تحقق اهداف عملی و اخلاقی است. در این دیدگاه، عقاید و اعمال عبادی و مناسکی حلقه بیرونی دین را تشکیل می‌دهند که باید معطوف به تأمین و تضمین هسته و حلقه درونی (اخلاق) قرار گیرند و تفسیر شوند، وگرنه کانت آنها را خرافه و تعصب می‌نامد. از نظر کانت مناسک دینی تا جایی مورد پذیرش عقل واقع می‌شود که همسو با اصول عملی و غایت اخلاقی آن باشند. این نکته به خوبی گویای این حقیقت است که نه تنها نمی‌توان کانت را یکسره مخالف مناسک و شعائر و عبادات دینی دانست، بلکه او در مسیر وصول به جامعه و امت آرمانی و اخلاقی به لزوم دین وحیانی با ابعاد گوناگونش اذعان دارد. هرچند از طرفی هم به شدت نگران کژکارکردی مناسک است، آنجا که از جایگاه خود خارج می‌شوند و مانع تحقق اهداف حقیقی و اخلاقی دین می‌شوند. به هر حال، این نوع نگاه به دین وحیانی و ضرورت آن در تقابل با نگاه غالب در دوره روشنگری است.

کتاب‌نامه

- کاپلستون، فردریک چارلز. ۱۳۸۰. تاریخ فلسفه (جلد ۶): از ولف تا کانت، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگ‌مهر. تهران: علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۶۸. تعلیم و تربیت. ترجمه غلام‌حسین شکوهی. تهران: دانشگاه تهران.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۷۰. تمهیدات. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: نشر دانشگاهی.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۸۳. نقد قوه حکم. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نی.

- کانت، ایمانوئل. ۱۳۹۳. *درس‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: نقش و نگار.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۹۵-الف. *دین در محدوده عقل تنها*. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: نقش و نگار.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۹۵-ب. *نقد عقل محض*. ترجمه بهروز نظری. تهران: ققنوس.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۹۵-ج. *نقد عقل عملی*. ترجمه انشالله رحمتی. تهران: سوفیا.
- کورنر، اشتفان. ۱۳۶۷. *فلسفه کانت*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.
- Cassirer, Ernst. 1981. *Kant's Life and Thoughts*. Yale University Press.
- Kant, Immanuel. 1979. *Lectures on Ethics*. Translated by L. Infield. London: Methuen and Co.
- Kant, Immanuel. 1996. *Practical Philosophy*. Translated and edited by Mary J. Gregor. Cambridge University Press.
- Kant, Immanuel. 2001. *Lectures on the Philosophical Doctrine of Religion, in Religion and Rational Theology*. Cambridge University Press.
- Kemp Smith, Norman. 1962. *A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*. New York: Humanity Press.
- Paton, H. J. 1947. *Categorical Imperative: A Study in Kant Moral Philosophy*. London: Hutchinson's University Library.
- Walsh, W. H. 1997. *Kant's Criticism of Metaphysics*. The Cromwell Press.
- Wood, Allen. 1991. "Kant's Deism," in *Kant's Philosophy of Religion Reconsidered*, edited by Philip J. Rossi and Micheal J. Wreen. Bloomington: Indiana University Press.

یادداشت‌ها

1. doctoral
2. ethical
3. ritual
4. experiential
5. objective
6. subjective
7. innovation
8. diversion